

## شیوه‌های رفع تعارض علم و دین از دیدگاه علامه طباطبائی

rzgoli639@gmail.com

جواد گلی / دانشجوی دکتری فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۵/۱۲/۱۰

دریافت: ۹۴/۶/۲۹

### چکیده

علامه طباطبائی دیدگاه تعارض میان علم و دین را مردود می‌داند و معتقد است که علم و دین با یکدیگر سازگار می‌باشند. او برای اثبات دیدگاه مزبور، با ارائه شیوه‌هایی به حل تعارض ظاهری در مواردی پرداخته که موهم ناسازگاری علم و دین می‌باشند یا مدعیان تعارض علم و دین به آنها استشهاد کرده‌اند. هدف مقاله، ارائه شیوه‌های رفع تعارض از دیدگاه علامه طباطبائی است. بدین منظور، با مراجعه به آثار علامه طباطبائی به استقصا و دسته‌بندی شیوه‌های رفع تعارض علم و دین پرداخته‌ایم. شیوه‌های حل ناسازگاری علم و دین از نگاه علامه طباطبائی به دو دسته شیوه‌های رفع تعارض ناظر به علم و ناظر به دین تقسیم می‌شود و شیوه‌هایی مانند فرضیه انگاشتن دیدگاه‌های علمی معارض و ارائه تفسیر دینی از نظریه علمی در دسته اول، و طولی دانستن رابطه میان علل مجرد و علل مادی و تمثیلی تلقی کردن تعبیر متن دینی در دسته دوم قرار می‌گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** علامه طباطبائی، علم، دین، تعارض علم و دین، شیوه‌های رفع تعارض علم و دین.

## مقدمه

جهان اسلام در دوران معاصر و به‌ویژه در دو قرن اخیر شاهد نفوذ اندیشه‌های غربی به‌ویژه علوم تجربی غربی بوده است. برخی از طرفداران مکاتب مادی‌گرای غربی در صدد برآمدند که با استفاده از نظریات علمی جدید و نشان دادن تقابل آنها با متون و مدعیات دینی، دین اسلام را مخالف علم معرفی کنند و از این راه به مقابله با آن بپردازند. علامه طباطبائی در برابر امواج چنین شبهاتی به پاسخ‌گویی پرداخته است. مسئله‌ای که در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد این است که شیوه‌های حل ناسازگاری علم و دین که توسط علامه طباطبائی ارائه شده، کدام است و ایشان با طرح چه نگرش‌هایی نسبت به علم و دین در حل تعارض ظاهری یا ادعایی علم و دین کامیاب بوده است؟ با توجه به اینکه از یک‌سو، جهان اسلام با امواج مهیبی از القای شبهات در زمینه تعارض علم و دین به منظور باطل نشان دادن دین و متون دینی، مواجه شده است و از سوی دیگر، تاکنون پژوهشی جامع درباره شیوه‌های رفع تعارض علم و دین از دیدگاه علامه طباطبائی انجام نشده است، ضرورت دارد این شیوه‌ها که به طور پراکنده در آثار علامه طباطبائی مطرح شده، جمع‌آوری و سپس دسته‌بندی گردد و در قالب عناوین کلی و عناوین جزئی قرار داده شود. برخی از شیوه‌هایی که توسط علامه طباطبائی برای رفع تعارض ظاهری میان آموزه‌ها و تعالیم دینی با نظریات علمی ارائه شده ناظر به علم و برخی ناظر به دین است. در این مقاله، پس از ارائه دیدگاه علامه طباطبائی درباره چیستی و اعتبار علم و چیستی دین، به ارائه شیوه‌های رفع تعارض که در ذیل دو دسته می‌گنجد، می‌پردازیم.

## چیستی دین

با نظر به مجموعه آثار علامه طباطبائی درمی‌یابیم که به باور ایشان، مقصود از دین مورد بحث آن چیزی است که دارای ویژگی‌های ذیل می‌باشد:

الف. از جهت محتوا، دین مشتمل بر معارفی درباره مبدأ و معاد و دربردارنده قوانین اجتماعی، عبادی و معاملی (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰۵؛ همو، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۲۴) و مشتمل بر امور اخلاقی است (همان، ج ۳، ص ۱۶۲)؛ و سنتی اجتماعی است که انسان در زندگی دنیوی اجتماعی باید طبق آن سلوک کند (همان، ج ۱۵، ص ۷).

ب. از جهت مبدأ، دین از راه وحی و نبوت و مجموعه‌ای از روایات که مخبر صادق از آنها خبر داده، به دست بشر رسیده است (همان، ج ۱، ص ۴۲۴).

ج. از جهت کارکرد، دین موجب تحقق زندگی سعادت‌مندانه فردی و اجتماعی انسان می‌گردد (همان، ج ۱۹، ص ۱۷۱).

د. از جهت معرفتی، متون دینی چند دسته هستند:

۱. قرآن و سنت قطعی (خبر متواتر یا همراه با قرائن قطعی) که پذیرش آنها لازم است؛

۲. روایاتی که مخالف قرآن یا سنت قطعی هستند و رد کردن آنها لازم است؛

۳. روایاتی که دلیلی بر قبول یا ردشان نداریم و عقل نیز بر محال بودن محتوایشان دلالت ندارد و نقل (قرآن و سنت قطعی) نیز از پذیرش آنها منع نمی‌کند (همان، ج ۱، ص ۲۹۳). خبرهای واحد که متواتر نیستند و صدورشان از امام معصوم قطعی نیست، از جمله این دسته به‌شمار می‌روند.

از میان این سه دسته متون دینی، تنها دسته اول درباره موضوعات خارجی حجیت دارد (همان، ج ۱۴، ص ۱۳۳).

اجزای دیگری مانند پروتون و الکترون تجزیه نموده. ... از این روی، امروز فلسفه نیز طبق اصول مسلمه خود، با حفظ این نظریات، نوعیت‌های جسمانی جوهری اثبات خواهد کرد (همان، ص ۲۷۶).  
**ب. فرضیات علمی:** به نظر علامه طباطبائی، فرضیات اموری اعتباری و قراردادی هستند که توسط دانشمندان وضع می‌شوند و هدف از وضع آنها در علم، تصحیح تعلیل‌ها و تبیین‌های علمی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۱۲). کارکرد فرضیه این است که موجب می‌شود محقق در سیر علمی خود مسیر را گم نکند و در مسیر انحرافی گام بردارد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲).

به نظر علامه، فرضیات علمی اتکا به علم یقینی ندارند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۱۲) و مجهولات را تبدیل به معلومات نمی‌کنند و موجب استنتاج علمی نمی‌گردند (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲) و اعتباری بیش از تعلیل آثار و احکام مربوط به موضوع بحث ندارند. از این رو، اعتبار فرضیات در علم، منافاتی با اعتبار حقایق عینی، بلکه حتی اعتبار احتمالات ذهنی ندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۱۲).

### انواع شیوه‌های رفع تعارض علم و دین از دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی با چنین نگرشی نسبت به علم و دین به حل تعارض‌های ادعایی میان علم و دین پرداخته است که می‌توان عمده شیوه‌های ایشان برای رفع تعارض را به صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

#### ۱. شیوه‌های رفع تعارض ناظر به علم

برخی از راه‌های رفع ناسازگاری ظاهری میان علم و دین که توسط علامه طباطبائی ارائه شده ناظر به علم است؛ به

البته در صورتی می‌توان مطالب استنباط‌شده از متون دینی دسته اول را به دین منتسب دانست که فرایند صحیح استنباط از این متون رعایت شده باشد؛ بدین‌گونه که متون دینی را بر اساس عرف و لغت تفسیر کرد؛ سپس برای تشخیص مصادیق آنها برخی از بیانات دینی را با برخی دیگر تفسیر کرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۸۸-۸۹).

### چیستی و اعتبار علم

علامه طباطبائی بر آن است که علوم تجربی دارای دو دسته قضایاست:

**الف. نظریات علمی:** نظریات علمی در اثر براهین، تجربه و سایر عواملی که در تولید نظریه علمی نقش دارند، شکل می‌گیرد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲). علامه طباطبائی برای نظریات علمی که از راه‌های مزبور به اثبات رسیده، اعتبار و ارزش معرفتی قایل است. شاهد بر این مدعا آن است که ایشان معتقد است می‌توان در علم با پژوهش دانشمندان، خواص اجسام را تشخیص داد و فلسفه می‌تواند از نظریات علمی در این زمینه بهره برد (همان، ص ۲۷۵).

طبیعیات و ریاضیات قدیم، عناصر و اصول اولیه ترکیبات جسمانی را - به استثنای اجسام فلکی - چهار تا می‌دانست: آتش، هوا، آب و خاک؛ افلاکی که دارای اجرام کوبی بودند، اثبات می‌کرد؛ موالید سه‌گانه که انسان و حیوان و نبات باشند، یافته بود... و از این روی، فلسفه نیز از برای هریک از آنها صورت نوعی جوهری جداگانه اثبات می‌کرد... ولی پیشرفت تازه علوم این بساط را برچیده و بساطی تازه گسترده است: چهار عنصر کهنه تجزیه شده و تاکنون عناصر بسیاری پیدا شده؛ به ثبوت رسانیده که افلاکی در وجود نبوده... عناصر را نیز به مولکول‌ها و مولکول را به اتم‌ها و اتم را به

بحث‌های علمی تغییر کند (همان، ج ۱۶، ص ۲۵۹). ایشان برای اثبات مدعای خود در زمینه فرضیه بودن نظریه تکامل، دلایل ذیل را مطرح کرده است:

الف. اصل نظریه تکامل مورد پذیرش تمامی دانشمندان قرار نگرفته است و امور بسیاری را در نقد آن مطرح کرده‌اند؛

ب. دلیل خاص و قاطعی برای اثبات نظریه تکامل و نفی احتمالات دیگر وجود ندارد.

بر اساس دلایل مزبور، علامه نتیجه می‌گیرد که دیدگاه قرآن در مورد منفصل بودن نوع انسان از سایر انواع با علم در تعارض نیست (همان، ج ۴، ص ۱۴۳-۱۴۴).

۱-۲) **نافی ندانستن تجربه نسبت به امور فرامادی:** یکی از شیوه‌های حل تنافی ادعایی میان علم و دین اشاره به این نکته است که روش علم، روش تجربی است و این روش در قلمرو امور مادی و محسوس کارایی دارد. براین اساس، به نظر علامه طباطبائی اگر در بیانات دینی مسائلی درباره اموری خارج از قلمرو ماده و احکام آن مطرح شده باشد، نمی‌توان با شیوه پژوهش تجربی که علوم طبیعی عهده‌دار آن هستند به اثبات یا نفی این مسائل پرداخت؛ زیرا اولاً، علوم طبیعی متکفل بحث از ماده و خواص مادی است و نمی‌تواند متعرض بحث از امور غیرمادی و خواصشان شود (همان، ج ۱، ص ۸۹ و ۲۹۴ و ۴۲۲) و ثانیاً، نهایت چیزی که با تجربه ثابت می‌شود نیافتن اموری فراتر از قلمرو تجربه است؛ اما نیافتن چیزی دلیل بر وجود نداشتن آن نیست. علامه طباطبائی با این شیوه در مواردی به رفع تعارض ادعایی میان علم و دین پرداخته است. برای نمونه، علم نمی‌تواند مدعای دین درباره وجود روح را انکار کند؛ زیرا نیافتن امور ماورای طبیعی مانند روح مجرد در تجارب علمی را نمی‌توان دلیلی بر وجود نداشتن آنها دانست (همان، ج ۱،

این معنا که ایشان بر اساس دیدگاهی که درباره فلسفه علم، روش علوم تجربی و نظریات علمی دارند، شیوه‌هایی را برای رفع تعارض بدوی علم و دین ارائه کرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱-۱) **فرضیه انگاشتن دیدگاه‌های علمی معارض:** شیوه برخی اندیشمندان گذشته این‌گونه بود که هر گاه با آیاتی مواجه می‌شدند که با فرضیات و اصول موضوعه در علوم طبیعی مانند نظام افلاک کلی و جزئی، ترتیب عناصر و احکام فلکی و عنصری ناسازگار بود، به تأویل آیات قرآن مطابق با آن فرضیات می‌پرداختند. علامه طباطبائی چنین شیوه‌ای را در مواجهه با تعارض علم و دین مردود می‌داند؛ زیرا بر آن است که فرضیات علمی نه بدیهی هستند و نه به امور بدیهی منتهی می‌شوند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶). بنابراین، نمی‌توان این فرضیات را به طور یقینی داخل در قلمرو علم دانست و تعارض آنها با دین را تعارض واقعی علم و دین شمرد تا برای رفع آن نیاز به تأویل متون دینی باشد.

یکی از موارد تعارض ادعایی علم با دین در دوران معاصر تعارض نظریه تکامل با مدعیات متون دینی درباره خلقت انسان است. به نظر علامه طباطبائی، آیات قرآن بیانگر آن است که نسل موجود انسان به یک زوج از این نوع منتهی می‌شود که خداوند آنها را به گونه ابداعی از زمین خلق کرده است نه اینکه انسان، همان‌گونه که دانشمندان طبیعی معتقدند، از نوع دیگری از حیوانات مانند میمون در اثر تکامل ایجاد شده باشد. علامه طباطبائی با این که اذعان دارد نظریه تکامل انواع و اشتقاق انسان از میمون محور بحث‌های علوم طبیعی است آن را فرضیه‌ای می‌داند که مستند به علم یقینی نیست (همان، ج ۲، ص ۱۱۲)؛ بلکه مستند به حدس است که ممکن است روزی با پیشرفت علوم و توسعه

این شیوه به وفور در آثار علامه طباطبائی مورد استفاده قرار گرفته است. برخی از موارد کاربرد شیوه مزبور توسط علامه طباطبائی عبارتند از:

الف. برخی از دانشمندان غربی رؤیا را دارای واقعیت نمی‌دانند و آن را بی‌ارتباط با حوادث خارجی تلقی کرده و آن را فاقد ارزش برای پژوهش علمی می‌شمارند. این نظریه در تقابل با آن دسته از آیات قرآن است که از رؤیاهای صادقه مانند رویای حضرت ابراهیم و پیامبر اکرم و دوستان زندانی حضرت یوسف سخن می‌گویند. علامه طباطبائی برای رفع تعارض علم و دین در این مورد از تحقیقات گروهی از روان‌شناسان استفاده می‌کند. به باور این اندیشمندان، خواب‌هایی که امور مخفی را کشف کرده یا دربارهٔ حوادث آینده خبر می‌دهند، از واقعیت داشتن برخی خواب‌ها و ارتباط آنها با حقایق خارجی حکایت دارند (همان، ج ۱، ص ۲۵۵).

ب. برخی از آیات قرآن ادراک را به قلب نسبت داده‌اند (کهف: ۵۷). اما علم جدید ابزار ادراک را مغز می‌داند نه قلب. اگرچه از یک سو، علامه طباطبائی تعبیر قرآن در این موارد را تعبیری مجازی می‌داند و مراد از قلب در این آیات را روح انسان تلقی می‌کند؛ اما از سوی دیگر، ایشان در نفی اسناد ادراک به قلب تردید دارد و به عنوان مؤیدی برای نظر قرآن در این زمینه، به نظریه *ابن‌سینا* اشاره می‌کند که ادراک را به قلب نسبت می‌دهد و نقش مغز در ادراک را به عنوان ابزاری برای قلب معرفی می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۲۵).

ج. برخی با اشاره به اختلاف رنگ انسان‌ها، بر آن هستند که نمی‌توان همگی افراد انسان‌ها را از نسل یک مرد و زن دانست. این فرضیه در تقابل با آیات قرآن است که نسل بشر را فرزندان آدم و همسرش معرفی می‌کنند (همان، ج ۴، ص ۱۴۱).

ص ۳۶۷). همچنین ایشان بحث از معجزات را نیز خارج از قلمرو علم می‌داند؛ زیرا محدودهٔ نظر علمی طبیعی سطح مشهود نظام علت و معلول طبیعی است و تجارب علمی و فرضیاتی که تبیین‌کنندهٔ حوادث مادی است مربوط به این سطح است. از این رو، حس و تجربه نمی‌تواند حوادث خارق‌العاده را تصدیق کند (همان، ج ۱، ص ۷۵).

۱-۳) **ارائهٔ تفسیر دینی از نظریه علمی:** ارائهٔ تفسیر دینی از نظریه علمی یکی از راه‌های حل تعارض علم و دین در آثار علامه طباطبائی است. برای نمونه، علامه طباطبائی کوشیده با انطباق مقولات علّیت و معلولیت بر ارکان نظریه تکامل تفسیری دینی از آن ارائه دهد. به نظر ایشان، اصول نظریه تکامل منطبق بر قانون علّیت است؛ زیرا اولاً، موجودات مادی طبق قانون علّیت در یکدیگر تأثیر دارند و چیزی را از دیگران کاسته و بر خود می‌افزایند. در چنین موجوداتی این فرایند به صورت «تنازع بقا» جلوه‌گر می‌شود؛ و ثانیاً، در طی جریان تأثیر موجودات مادی بر یکدیگر موجودات قوی‌تر که علتی نیرومندتر هستند با تأثیرگذاری در موجودات ضعیف‌تر به تدریج آنها را از بین می‌برند. در نتیجه، تنها موجودات نیرومندتر باقی می‌مانند. از این فرایند می‌توان به «اصل بقای اصلح» تعبیر کرد؛ و ثالثاً، لازمهٔ چنین تأثیرات و تأثراتی میان علل و معلول‌ها این است که یک موجود متأثر از علل و شرایط محیطش باشد که می‌توان آن را «اصل تبعیت از محیط» خواند. بدین ترتیب، علامه طباطبائی ریشهٔ اصول سه‌گانهٔ نظریهٔ تکامل را در قانون علّیت می‌یابد و بر آن است که نظریه تکامل با چنین تقریری اجمالاً مورد قبول قرآن است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۲).

۱-۴) **تمسک به نظریات علمی برای رفع تعارض:** بهره‌گیری از نظریات علمی که موافق با مدعیات دین است یکی از راه‌های برون‌رفت از تعارض میان علم و دین می‌باشد.

ایسین کارهای عجیب مرتاضان را معلول امواج الکترومغناطیسی دانسته‌اند که مرتاضان در پی ریاضات شاقه توانسته‌اند با اراده خود در آن امواج تصرف کنند و از این راه حرکات و تصرفات عجیب را در ماده انجام دهند. علامه طباطبائی اجمالاً این نظریه را پذیرفته و از آن به عنوان شاهدهی در تأیید حوادث مادی خارق‌العاده‌ای که در قرآن مطرح شده است، بهره برده و این حوادث را معلول علتی طبیعی که برای بشر مجهول می‌باشد، دانسته است (همان، ج ۱، ص ۷۵-۷۶).

۱-۵) **ارائه تحلیل طبیعی برای اثبات امکان وقوع برخی مدعیات دینی:** یکی از شیوه‌های علامه طباطبائی برای رفع تعارض علم و دین ارائه تحلیل‌های طبیعی است. تحلیل‌های طبیعی، امکان وقوع برخی از مدعیات دین را که در ظاهر با علم ناسازگار است، اثبات می‌کنند. مثلاً، علامه طباطبائی برای رفع شبهه تضاد علم و دین در زمینه معجزه، بیان می‌دارد که اصل پدیده‌های اعجاز‌آمیز در طبیعت جریان دارد و در هر زمان در نظام مادی، موجود زنده‌ای می‌میرد و شیئی بی‌جان، جاندار می‌گردد و صورتی به صورت دیگر و حادثه‌ای به حادثه دیگر متحول می‌شود. برای نمونه، معجزه تبدیل عصا به مار یا معجزه زنده شدن جسد پوسیده، حوادثی هستند که به طور طبیعی نیز در جهان مادی رخ می‌دهند. اما تفاوت حوادث اعجاز‌آمیز با حوادث مشابه آنها که در طبیعت رخ می‌دهند این است که در معجزه اراده مریدی دخیل است، اما در پدیده‌های طبیعی آنچه مورد پذیرش مشاهده و تجربه است این است که علل خاص و شرایط زمانی و مکانی ویژه‌ای نقش دارند که به علت تأثیر تدریجی آنها ماده با انتقال از یک حالت به حالت دیگر و دارا شدن صورتی پس از صورت دیگر و سرانجام استقرار صورت اخیر در آن به پدیده‌های مزبور منتهی می‌شود (همان، ج ۱، ص ۷۵).

علامه طباطبائی، برای رفع تعارض علم و دین در این مورد، نظریه مزبور را مردود می‌داند؛ زیرا نظریه مزبور مبتنی بر این است که انسان‌های سفیدپوست، سیاه‌پوست، زردپوست و سرخ‌پوست انواعی جدا از یکدیگر هستند و قاره‌های کره زمین همواره از قدیم از یکدیگر منفصل بوده‌اند. با توجه به اینکه امروزه بطلان این فرضیات روشن و بدیهی است، بطلان نظریه مذکور نیز که مبتنی بر آنهاست، ثابت می‌گردد (همان، ج ۱۶، ص ۲۵۷-۲۵۸). توضیح اینکه اولاً، می‌توان با توجه به اینکه پژوهش‌های طبیعی، امروزه مبتنی بر نظریه تکامل است مسئله اختلاف رنگ انسان‌ها را نیز ناشی از وقوع تکامل در نوع انسان دانست. پژوهش‌ها در مورد آثار فسیلی که وقوع تکامل در انواعی مانند گوسفند، فیل و اسب را اثبات کرده، مؤید این نظریه است؛ و ثانیاً، از نظریات دانشمندان طبیعی که تاریخ بشر را میلیون‌ها سال تخمین می‌زنند، می‌توان نتیجه گرفت که مردم ساکن در آمریکا همانند سایر نسل بشر از یک زوج انسان به وجود آمده‌اند، اما در طول تاریخ چند میلیون ساله حیات بشر، قاره آمریکا از بقیه قاره‌ها جدا شده است. شواهدی از علوم زمین‌شناسی، جغرافیا و هیئت نیز مؤید این دیدگاه است؛ زیرا این شواهد حاکی از تغییرات مهم در سطح زمین از قبیل تبدیل خشکی به دریا و بالعکس، تبدیل کوه به دشت و بالعکس و تغییر دو قطب زمین می‌باشد (همان، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۴۲).

د. به نظر برخی، معجزاتی که متون دینی از آنها گزارش داده‌اند یکی از موارد تعارض علم و دین است. علامه طباطبائی در پاسخ به این اشکال، اظهار داشته که علم نمی‌تواند معجزات را که حوادثی خارق‌العاده هستند، انکار کند. ایشان برای تأیید مدعایش به امور خارق‌العاده‌ای که مرتاضان انجام می‌دهند، اشاره می‌کند. دانشمندان معاصر که در زمینه آثار روان پژوهش کرده‌اند

نمی‌توان تأثیر عوامل داخلی و خارجی در برخی رؤیاهای را انکار کرد، اما برخی از رؤیاهای که از حوادث آینده یا امور مخفی خبر می‌دهند بر واقعیت داشتن برخی رؤیاهای و ارتباطشان با حوادث خارجی دلالت دارند. براین اساس، شواهد علمی در اثبات نظریه واقعیت نداشتن رؤیا به طور مطلق نارساست (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۵۶).

ب. طرف‌داران نظریه تکامل برای اثبات آن، از شواهدی نظیر کالبدشکافی تطبیقی، مقایسه جنین حیوانات با یکدیگر و فسیل‌ها استفاده کرده‌اند و بر اساس این شواهد نتیجه گرفته‌اند که در صفات انواع و اعضای بدنشان تغییر تدریجی پدید آمده است و حیوانات به تدریج از حیوانات ناقص و بسیط به سمت حیوانات کامل و پیچیده تکامل یافته‌اند. این نظریه در ظاهر با مفاد متون دینی درباره خلقت دفعی و مستقیم حضرت آدم از خاک ناسازگار است. علامه طباطبائی در این زمینه برای رفع شبهه تعارض علم و دین، نظریه تکامل انواع را به دلیل نارسا بودن شواهد علمی آن مردود می‌داند؛ زیرا اولاً، تقدم زمانی نوع ناقص بر نوع کامل فقط دلالت دارد که ماده در سیر تکاملی‌اش به تدریج صورت‌های حیوانی مختلف را دارا شده است و پس از ظهور حیات ناقص در آن، مستعد ظهور حیات کامل شده است. اما این شواهد دلالت ندارد که حیوان کامل از حیوان ناقص متولد و منشعب شده است؛ ثانیاً، کاوش‌های گسترده و طولانی، به فرد نوع کاملی که از نوع ناقص متولد شده باشد، دست نیافته است؛ ثالثاً، شواهد حاکی از تغییر تدریجی نشانگر تغییر در صفات یک نوع و انتقال از یک صفت به صفت دیگر در آن است، ولی این تحول در صفات موجب نشده یک نوع به نوعی دیگر تکامل یابد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۲۵۸-۲۵۹).

۱-۶) کلیت قائل نشدن برای نظریه علمی: یکی از شیوه‌ها برای حل تعارض علم و دین، کلی تلقی نکردن نظریه علمی معارض در تبیین پدیده‌های طبیعی است. براین اساس، می‌توان مدعیات دینی را که در ظاهر با نظریه‌ای علمی در تضاد است از جمله موارد استثنایی دانست که از دایره شمول نظریه علمی مزبور خارج است. علامه طباطبائی در مواردی با اتخاذ این شیوه در مواجهه با نظریه تکامل چنین رویکردی داشته است و اصول نظریه تکامل مانند تنازع بقا، انتخاب اصلح و تبعیت از محیط را دارای کلیت نمی‌داند و موارد نقضی مانند وجود انواع پست‌تر همراه با وجود انواع قوی‌تر و وجود گیاهان و حیواناتی که کاملاً خود را با شرایط محیط تطبیق نکرده‌اند، برای تأیید مدعایش ارائه می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۴۸-۲۵۰؛ همو، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۲).

۱-۷) رد نظریه علمی به علت نارسا بودن دلایلیش: علامه طباطبائی برخی نظریه‌های علمی را که با مفاد متون دینی در تعارض است با خدشه در دلایلیشان رد کرده و بدین شیوه، به حل مشکل تعارض علم و دین پرداخته است. در ذیل، به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

الف. به نظر برخی از دانشمندان غربی، رؤیا فاقد حقیقت و غیرمرتبط با پدیده‌های خارجی می‌باشد؛ زیرا اسباب داخلی مانند صفات نفسانی، انحرافات مزاج، بیماری‌ها و اسباب خارجی مانند گرمی یا سردی هوا در رویا مؤثر می‌باشند. چنین دیدگاهی درباره رؤیا با آیاتی از قرآن که اشاره به رؤیاهای صادق مانند خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فتح مکه، و خواب حضرت ابراهیم علیه السلام درباره ذبح اسماعیل علیه السلام دارد، ناسازگار است. علامه طباطبائی برای رفع تعارض متون دینی با علم، نظریه علمی مذکور را مردود می‌شمرد. به نظر ایشان، اگرچه

## ۲. شیوه‌های رفع تعارض ناظر به دین

برخی از راه‌های رفع تعارض علم و دین که در آثار علامه طباطبائی مطرح شده است، ناظر به دین می‌باشند؛ به این معنا که علامه بر اساس دیدگاهی که دربارهٔ دین، متون دینی، زبان دین و... داشته به ارائهٔ شیوه‌هایی برای رفع تعارض ادعایی علم و دین پرداخته است. در ذیل، به برخی از مهم‌ترین این شیوه‌ها اشاره می‌شود:

۲-۱) **طولی دانستن رابطه میان علل مجرد مورد ادعای دین و علل مادی:** یکی از شیوه‌های رفع تعارض ادعایی میان علم و دین، طولی دانستن رابطهٔ علّیت میان علل مادی و علل مجردی است که در متون دینی به آنها اشاره شده یا از جمله باورهای دینی دین‌داران است. در این مجال، به برخی از موارد بهره‌گیری علامه طباطبائی از این شیوه در رفع ناسازگاری علم و دین می‌پردازیم.

۲-۱-۱) **رابطهٔ علّیت طولی میان اعمال انسان‌ها و علل مادی:** برخی اشکال کرده‌اند که بر اساس مدعیات دینی حوادثی مانند سیل‌ها، زلزله‌ها، امراض مسری، جنگ‌ها و خشک‌سالی‌ها ناشی از گناهان بشر است؛ درحالی‌که از دیدگاه علمی این حوادث علل طبیعی شایعی دارد که در صورت تحقق آن علل، این حوادث به دنبالش رخ می‌دهد، خواه افراد جامعه صالح باشند یا فاسد. بنابراین، مدعیات دین خلاف واقع است.

علامه طباطبائی، فهم نادرست از قرآن را منشأ این اشکال دانسته و بر آن است که این مدعای قرآن و پیروان آن، که «اعمال نیک و بد، حوادثی خیر یا شر متناسب با خودشان را به دنبال دارند»، به معنای نادیده گرفتن علت‌های طبیعی یا انکار تأثیرشان نیست، بلکه مقصودشان اثبات علّیت طولی میان عوامل معنوی و عوامل مادی است نه اینکه عوامل مادی و معنوی در عرض یکدیگر در پیدایش یک پدیده سهمیم باشند (همان، ج ۲، ص ۱۸۳؛ ج ۹، ص ۱۹۴).

## ۲-۱-۲) رابطهٔ علّیت طولی میان شیطان و علل طبیعی:

برخی از آیات قرآن، ایجاد جنون در انسان به شیطان نسبت داده شده است (بقره: ۲۷۵)، یا اینکه عامل بیماری انسان شیطان معرفی شده است (ص: ۴۱). درحالی‌که از نظر علمی، علل و اسباب طبیعی عامل ابتلای بشر به جنون یا بیماری هستند. علامه طباطبائی برای حل تعارض ظاهری علم و دین در این موارد علّیت طولی را مطرح کرده و بر آن است که مقصود قرآن کنار گذاشتن علل طبیعی و جایگزینی آنها با علل ماورای طبیعی یا دخیل دانستن علل ماورای طبیعی در عرض علل طبیعی نیست، بلکه مراد قرآن آن است که اگرچه اختلال در اعصاب و ضایعات مغزی علت مستقیم بیماری جنون است یا در ایجاد امراض، اسباب طبیعی نقش بی‌واسطه را دارند؛ اما این علل طبیعی منتسب به شیطان است که علّیت آن در طول علل مادی است و با واسطهٔ اسباب طبیعی بشر را گرفتار بیماری یا جنون می‌کند (همان، ج ۲، ص ۴۱۳).

## ۲-۱-۳) رابطهٔ علّیت طولی میان خدا و فرشتگان و علل طبیعی:

طبق متون دینی، در پیدایش موجوداتی که در عالم محسوس وجود دارند خداوند و فرشتگان دخالت دارند (همان، ج ۲۰، ص ۱۸۲-۱۸۴). برای نمونه، در برخی احادیث جزئیات مربوط به ولادت اطفال به خداوند و فرشتگان الهی نسبت داده شده است؛ مثلاً، برانگیختن مرد برای عمل زناشویی به خداوند نسبت داده شده یا از وحی خدا به رحم زن و فرستادن دو فرشته خلاق برای شکل دادن به جنین سخن گفته شده است. به باور علامه، استناد این امور به خدا و فرشتگان الهی با استناد این امور به علل طبیعی منافات ندارد؛ زیرا اسباب دسته اول اسبابی معنوی هستند و دسته دوم علل مادی می‌باشند و این دو دسته علل در طول یکدیگر هستند و هر یک در مرتبه وجودی خود تام و کامل است نه اینکه علل مادی و معنوی در



بر آن است که خداپاوران از آغاز تاریخ بر اساس قانون عمومی علیت مجموعه جهان مادی را متکی به علتی واجب‌الوجود می‌دانسته‌اند که برتر از سایر علل می‌باشد و همگی تأثیرات و تأثرات در میان اجزای عالم مادی را بدان وابسته و متکی می‌دانستند اعم از اینکه علت مادی آنها معلوم باشد یا مجهول و کشف نشده باشد؛ زیرا وجود علل مادی برای معلولات مادی موجب بی‌نیازی آنها از این علت برتر که خارج از سلسله علل و معلول‌های مادی است، نمی‌گردد (همان، ج ۱، ص ۴۰۰-۴۰۱).

۲-۲) رد کردن انتساب برخی موارد تعارض به دین: رد انتساب برخی اعتقادات و آموزه‌ها به دین که با علم ناسازگار است، یکی از راه‌های رفع تعارض در آثار علامه طباطبائی می‌باشد. نمونه‌ای از کاربرد این روش در تفسیر المیزان بدین‌گونه است:

در حدیثی آمده است: «خورشید هنگام غروب در چشمه‌ای گل‌آلود و تیره پنهان می‌شود سپس زمین را شکافته و به محل طلوعش برمی‌گردد» (همان، ج ۱۳، ص ۳۷۵). مفاد این حدیث با اطلاعاتی که علم جدید در مورد خورشید و طلوع و غروب آن ارائه می‌دهد، ناسازگار است. علامه طباطبائی برای رفع پندار تضاد علم و دین در این زمینه، می‌گوید: این جمله، که در متن حدیث آمده، کلام امام معصوم نیست، بلکه کلام برخی از راویان این حدیث است که به حدیث افزوده شده است. این راوی به علت فهم نارسایش از آیه ﴿تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ (کهف: ۸۶) برداشت کرده که خورشید در زمان غروب در چشمه‌ای سقوط می‌کند و در آن پنهان شده و شناور می‌شود، سپس زمین را می‌شکافت تا به محل طلوعش برسد (همان، ج ۱۳، ص ۳۷۴-۳۷۵).

۲-۳) خارق‌العاده دانستن برخی مدعیات دینی ظاهراً ناسازگار با علم: معجزه و خارق‌العاده معرفی کردن آن

عرض یکدیگر باشند تا عمل یکی باعث ابطال عمل دیگری شود یا اینکه این دو دسته علل اثر یکدیگر را دفع کنند یا اینکه علت تامه مجموع دو نوع علت باشد (همان، ج ۳، ص ۱۸). با چنین نگرشی، می‌توان یکی از موارد اصلی تضاد ظاهری علم و دین را که تضاد نظریات علمی باور به خدای رخنه‌پوش است، حل کرد. توضیح اینکه یکی از عوامل پندار تعارض علم و دین، باور به خدای رخنه‌پوش است. طبق چنین باوری، تنها حوادثی که علت‌هایشان مجهول است و علم نتوانسته آنها را کشف کند، به خدا منتسب است. اولین منشأ پندار خدای رخنه‌پوش، فلسفه عامیانه‌ای بود که کلیسا در قرون وسطا آن را ترویج می‌کرد. دومین منشأ این پندار، استدلال‌ها و احتجاج‌های سست برای اثبات خدا بود که متکلمان ادیان دیگر به علت ضعف فکری به کار می‌بردند و معلول‌هایی را که علتشان مجهول بود مستقیماً و بدون واسطه فعل خدا می‌دانستند (همان، ج ۱، ص ۴۰۳).

مادی‌گرایان منکر وجود خدا با سوء استفاده از پندار خدای رخنه‌پوش درصدد نشان دادن تعارض علم با دین بوده‌اند. به ادعای آنان، علت باور دین‌داران گذشته به خدا این است که از یک‌سو، آنها معتقد به قانون عام علیت بوده‌اند و از سوی دیگر، با حوادث بسیاری در جهان مادی مواجه می‌شدند که از علت‌های وقوعشان آگاهی نداشتند. در نتیجه، انسان‌های نخستین به علت جهلشان به علل مادی حوادث، موجودی فرضی به نام خدا را تصور می‌کردند و به آن معتقد می‌شدند. اما در دوران معاصر با پیشرفت علم، در موارد فراوانی علل مادی آن حوادث کشف شده و یکی از پایه‌های باور به خدا باطل شده است (همان، ج ۱، ص ۴۰۰).

علامه طباطبائی برای پاسخ به اشکال مزبور، انتساب دیدگاه خدای رخنه‌پوش به عموم دین‌داران را رد کرده و

استقرار یافتن آن واژگان در کاربرد مجازی می‌پذیرد. چنین دیدگاهی در برخی موارد در رفع تعارض ظاهری علم و دین کارایی دارد (همان، ج ۲، ص ۲۲۵). برای نمونه، در آیات بسیاری از قرآن، اموری مانند ادراک (کهف: ۵۷) به قلب نسبت داده شده است. ممکن است کسی بپندارد که قرآن در این موارد همانند مردم دوران ماقبل علم این امور را به قلب صنوبری که در قفسه سینه است، نسبت داده است. اما با توجه به اینکه علم اموری مانند ادراک را عمل مغز می‌داند نه قلب؛ از این رو، این موارد را از موارد تعارض دین با علم تلقی کند (سروش، ۱۳۸۷، بی‌صف). علامه طباطبائی برای رفع این تعارض ادعایی، با قرینه قرار دادن آیاتی دیگر از قرآن در صدد اثبات این مدعا برمی‌آید که مقصود از قلب در قرآن، نفس و روح انسان است. به نظر علامه، چون اولین عضوی از اعضای بدن که روح به آن تعلق می‌گیرد، قلب است، از این رو، به طور مجازی واژه «قلب» در مورد روح به کار رفته است و به تدریج این واژه در این معنا استقرار یافته است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۵).

آیه مورد بحث (بقره: ۲۵۹) از شواهدی است که دلالت می‌کند بر اینکه مراد از قلب، خود آدمی یعنی خویشتن او و نفس و روح اوست؛... چون درک، خود یکی از مصادیق کسب و اکتساب است که جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود. نظیر آیه مورد بحث در شهادت به این حقیقت، آیه ﴿فَأَنَّهُ آتَمُّ قَلْبُهُ﴾ (بقره: ۲۸۳) و آیه شریفه ﴿وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ (ق: ۳۳) است. مبدأ حیات در آدمی، قلب آدمی است؛ به این معنا که روحی را که اعتقاد بر این است که در هر جاننداری هست نخست به قلب جاندار متعلق شده، هرچند که از قلب به تمامی اعضای زنده نیز سرایت کرده، و ظاهراً همین مسئله

دسته از مدعیات دینی که در ظاهر با نظریات علمی ناسازگار است، یکی از راه‌های رفع تعارض علم و دین است. برای مثال، برخی معتقد هستند که شکافته شدن ماه توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در قرآن به آن اشاره شده است، ناسازگار با علم است (سروش، ۱۳۹۲، بی‌صف). علامه طباطبائی با استفاده از شیوه مزبور به این شبهه پاسخ داده است. ایشان بر آن است که مستفاد از قرآن و روایات مستفیض وقوع این پدیده است و نمی‌توان آن را انکار کرد؛ زیرا این پدیده خارق‌العاده و معجزه است و وقوع چنین حوادثی ممکن است و دلیلی بر محال بودنشان وجود ندارد (همان، ج ۱۹، ص ۶۰).

۲-۴) **شیوه‌های رفع تعارض مبتنی بر زبان دین:** دسته‌ای از شیوه‌های رفع تعارض در آثار علامه طباطبائی، مبتنی بر دیدگاه ایشان درباره زبان دین است. مهم‌ترین این نوع شیوه‌های رفع تعارض عبارتند از:

۲-۴-۱) **مجازی تلقی کردن متن دینی متعارض:** علامه طباطبائی در صورتی مجازی بودن تعبیرات متون دینی را می‌پذیرد که قرینه‌ای بر اراده معنای مجازی وجود داشته باشد. ایشان در مواردی که در متن قرینه بر معنای مجازی وجود ندارد حمل آیات قرآن بر مجاز را رد می‌کند. براین اساس، ایشان دیدگاه محدثان، اکثر متکلمان و حس‌گرایان در مورد زبان قرآن را مورد نقد قرار می‌دهد؛ زیرا آنان به دلیل انکار اصالت ماورای ماده ناچار شده‌اند آیاتی را که از حقایقی نظیر نور بودن قرآن، در لوح محفوظ بودن آن، نازل شدنش از نزد خدا و در لوح‌های مطهر قرار داشتند حکایت دارند بر مجاز و استعاره حمل کنند. به باور علامه طباطبائی، پیامد دیدگاه آنان این است که قرآن را شعری در قالب نثر تصور کنیم (همان، ج ۲، ص ۱۹).

علامه طباطبائی با توجه به مبنای مزبور، در مواردی حمل کلمات متون دینی را بر معنای مجازی به دلیل

قرینه می‌باشد، خلاف بلاغت می‌داند؛ زیرا به نظر او، اولاً، اکثر کسانی که با این آیه مواجه می‌شوند آن را داستانی مربوط به امتی در گذشته می‌دانند نه تمثیلی خیالی و عاری از حقیقت؛ و ثانیاً، شیوه قرآن این است که در مواردی که تمثیلی را به کار می‌برد با بیان قرینه‌ای آن را از بقیه آیات مشخص می‌کند (همان، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۲).

علامه طباطبائی با نگرش مزبور به کاربرد زبان تمثیلی در قرآن، در مواردی از دیدگاه تمثیلی بودن برخی تعبیر متون دینی، برای رفع تعارض علم و دین بهره برده است. برای نمونه، در قرآن در ضمن آیاتی، موضوع استراق سمع شیاطین و مانع شدن شهاب‌ها از این کار آنان مطرح شده است (صافات: ۱۰). برخی از دگراندیشان بر آن هستند که این آیات با علم ناسازگار است (سروش، ۱۳۹۲ الف، بی‌صف). مفسران در تفسیر این آیات توجیه‌های مختلفی را بیان کرده‌اند که مبتنی بر برداشتی بوده که آنان از ظواهر برخی آیات و روایات داشته‌اند. این ظواهر از وجود افلاکی محیط بر زمین که فرشتگان در آن جای دارند، حکایت دارد و بیانگر این است که در آسمان اول، فرشتگانی شهاب به دست حضور دارند که با آنها شیاطینی را که استراق سمع می‌کنند، هدف قرار می‌دهند. به نظر علامه طباطبائی، امروزه بطلان این آراء و در نتیجه تفاسیری که بر مبنای آنها ارائه گردیده، روشن شده است. ایشان در این مورد برای رفع تعارض ظواهر متون دینی با علم، آنها را دارای بیان تمثیلی دانسته و بر آن است که این متون، برای تقریب به ذهن، حقایقی معنوی و غیرمحسوس را در قالب اموری محسوس بیان کرده‌اند. براین اساس، به باور علامه، مقصود از آسمانی که محل سکونت فرشتگان است، عالم ملکوت می‌باشد و منظور از شهاب‌هایی که فرشتگان با آنها شیاطین را می‌رانند، نوری از عالم ملکوت است یا اینکه مقصود از

باعث شد که ادراک و شعور و هرچه که بویی از شعور در آن باشد، به قلب نسبت دهند، و منظورشان از قلب، همان روحی است که به بدن وابسته است، و لذا ادراکات نام‌برده را، هم به قلب نسبت می‌دهند، و هم به روح، و هم به نفس، آن‌گاه این مجازگویی آن قدر ادامه می‌یابد که لفظ قلب را بر «نفس» اطلاق می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۷).

۲-۴-۲. تمثیلی تلقی کردن تعبیر متن دینی متعارض با علم: علامه طباطبائی وجود تمثیل مبتنی بر حقیقت در قرآن را می‌پذیرد و آیه «وَلَيْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت: ۴۳) را به عنوان شاهدی بر این مدعا می‌داند. ایشان، بیانات قرآن درباره عرش، کرسی، لوح محفوظ و کتاب مبین را بیان تمثیلی می‌شمرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۱۲۵). همچنین احادیثی را که برای توضیح حقایقی مانند قلم و عرش، آنها را با اوصاف محسوس توصیف کرده‌اند، دارای بیان تمثیلی دانسته و تعبیر آنها را از باب تشبیه معقول به محسوس برای فهماندن به مخاطبان می‌داند (همان، ج ۸، ص ۱۷۰). اگرچه علامه طباطبائی وجود تمثیل حاکی از حقیقت در قرآن را می‌پذیرد، اما تمثیل مبتنی بر تخیل را رد می‌کند. مثلاً، برخی آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (بقره: ۲۴۳) را تمثیلی برای حال امتی دانسته‌اند که با سلطه بیگانگان بر آن دچار عقب‌افتادگی و خواری شده است. اما این امت بعد از خواری و ذلت، با قیام و دفاع از حقوقش و استقلال یافتن در حکومت به حیات می‌رسد (رشیدرضا، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۵۷-۴۵۸). علامه طباطبائی، چنین تمثیلی را تخیلی و غیرمبتنی بر حقیقت می‌داند. ایشان ورود این تمثیل در قرآن را که بدون

شهاب‌ها امور حقی است که فرشتگان اباطیل شیاطین را با آن می‌کوبند (همان، ج ۱۷، ص ۱۲۴-۱۲۵).

۲-۴-۳. به زبان قوم دانستن تعبیر متن دینی در موارد تعارض: علامه طباطبائی دیدگاه هماهنگی قرآن با زبان قوم را در مواردی که قرینه‌ای مؤید آن نباشد، رد می‌کند. برای نمونه، برخی معتقد هستند آیه ﴿الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره: ۲۷۵) که علت جنون در انسان را تماس شیطان معرفی می‌کند همان پندار خرافی مردم است (سروش، ۱۳۸۶، بی‌صف) که معتقد بودند جن در دیوانگان تصرف می‌کند و قرآن در تشبیه رباخوار، از باب همزبانی با مردم، از این باور رایج بین آنها بهره برده است. علامه طباطبائی این دیدگاه را رد کرده و با اشاره به آیات قرآن (فصلت: ۴۲؛ طارق: ۱۴)، خداوند را منزّه از آن می‌داند که در کلامش آراء و عقاید باطل به هر گونه‌ای راه یابد، مگر اینکه بطلانش را بیان کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۱۲).

اما علامه طباطبائی در برخی موارد، ورود زبان و باورهای قوم در متون دینی را به این شرط که قرینه‌ای بر آن وجود داشته باشد، می‌پذیرد. برای نمونه، در کتاب احتجاج از امام صادق علیه السلام در ضمن حدیث مفصلی، چنین روایت شده است: سائل از آن جناب پرسید: مرا از آفتاب خبر ده که در کجا پنهان می‌شود؟ فرمود: بعضی از علما گفته‌اند وقتی آفتاب به پایین‌ترین نقطه سرازیر می‌شود، فلک آن را می‌چرخاند و دوباره به شکم آسمان بالا می‌برد، و این کار همیشه جریان دارد تا آنکه به طرف محل طلوع خود پایین آید (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۵۱۷).

این حدیث در ظاهر با اطلاعاتی که علم جدید درباره خورشید به دست می‌دهد، ناسازگار است. علامه طباطبائی برای رفع تعارض علم و دین در این مورد اظهار داشته که در این حدیث امام صادق علیه السلام به دلیل قصور فهم مخاطب، سؤال او را بر طبق هیئت بطلمیوسی،

که در میان مردم آن عصر رایج بود، پاسخ داده است. اما امام در ضمن سخن خود، قرینه‌ای را به کار می‌برد که نشان می‌دهد پاسخش طبق نظریات رایج در آن عصر است نه اینکه نظر خودش هم همان نظریه باشد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۳۷۴-۳۷۶).

اینکه فرمود: «به پایین‌ترین نقطه سرازیر می‌شود» تا آنجا که فرمود: «به محل طلوع خود برمی‌گردد»، بیان سیر آفتاب است از حین غروب تا هنگام طلوعش در مدار آسمان بنا بر فرضیه معروف بطلمیوسی؛ چون آن روز این فرضیه بر سرکار بود که اساسش مبنی بر سکون زمین و حرکت اجرام سماوی در پیرامون آن بود، و به همین جهت، امام علیه السلام این قضیه را نسبت به بعضی علما داده است... و همین که امام علیه السلام مطلب را به بعضی از علما نسبت داده، خود اشاره به این است که آن جناب مطلب را صحیح ندانسته، و این امکان را هم نداشته که حق مطلب را بیان فرماید، و چگونه می‌توانسته‌اند بیان کنند درحالی‌که فهم شنوندگان آن قدر ساده و نارسا بوده که یک فرضیه آسان و سهل‌التصور در نزد اهل فنش را این‌طور که دیدید گیج و گم می‌کردند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۵۱۷-۵۱۸).

۲-۵) توجه به زمان صدور متن دینی: توجه به زمانی که حدیث از امام معصوم علیه السلام صادر شده است، راهی دیگر برای رفع تعارض علم و دین است. برای مثال، در حدیثی که برای تفسیر آیه ﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى﴾ (نجم: ۴۹) بیان شده، آمده است: «شعری» ستاره‌ای است که در پایان شب طلوع می‌کند. با توجه به اینکه این ستاره در تمام سال و در تمام ساعات شبانه‌روز در مکان خودش قرار دارد، ممکن است حدیث مزبور با نظر علم درباره این ستاره

شیوه‌های ناظر به دین، به رفع تعارض علم و دین پرداخته است. ایشان در شیوه‌های دسته اول، با بهره‌گیری از اموری مانند فرضیه انگاشتن برخی نظریات علمی معارض، نافی ندانستن تجربه نسبت به امور ماورای طبیعی، تمسک به نظریات علمی، ارائه تحلیل طبیعی برای اثبات امکان وقوع برخی مدعیات دینی، ارائه تفسیر دینی از نظریات علمی، کلیت قایل نشدن برای نظریات علمی معارض و رد نظریه علمی معارض به دلیل نارسایی دلایلش، تعارض علم و دین را حل کرده‌اند. علامه طباطبائی در دسته دوم شیوه‌های رفع تعارض که ناظر به دین هستند، با استفاده از روش‌هایی مانند طولی دانستن رابطه علل مجرد و علل مادی، رد انتساب برخی موارد تعارض به دین، خارق‌العاده دانستن برخی مدعیات دینی معارض با علم، مجازی یا تمثیلی یا به زبان قوم دانستن برخی از متون دینی ناسازگار با علم، توجه به زمان صدور متن دینی و معیار قرار دادن مدعیات دینی، به رفع ناسازگاری ظاهری علم و دین پرداخته‌اند.

#### منابع

- رشیدرضا، محمد، ۱۴۱۴ق، *تفسیر المنار*، بیروت، دارالمعرفه.  
سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۶، «بشیر و بشیر»، در:  
www.drSOROUSH.com  
—، ۱۳۸۷، «طوطی و زنبور»، در: www.drSOROUSH.com  
—، ۱۳۹۲الف، «محمد(ص): راوی رؤیاهای رسولانه(۱)»، در:  
www.drSOROUSH.com  
—، ۱۳۹۲ب، «محمد(ص): راوی رؤیاهای رسولانه(۲)»، در:  
www.drSOROUSH.com  
طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.  
—، ۱۳۸۷، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.  
—، ۱۳۸۸، *بررسی‌های اسلامی*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.  
—، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.

ناسازگار به نظر آید. علامه طباطبائی برای رفع این تعارض ظاهری، حدیث را بیانگر معرفی این ستاره در زمان صدور حدیث که تابستان بوده است، دانسته است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۵۳).

۲-۶) معیار قرار دادن مدعیات دینی: معیار قرار دادن مدعیات دینی و رد نظریه علمی مخالف با آن مدعیات، یکی دیگر از راه‌های رفع تعارض علم و دین است که مورد توجه علامه طباطبائی قرار گرفته است. در ذیل، به مواردی از کاربرد این شیوه توسط علامه طباطبائی اشاره می‌کنیم.  
الف. برخی بر آن هستند که نسل کنونی بشر به چهار زوج انسان که تفاوتشان در رنگ پوست بوده، منتهی می‌شود.  
ب. عده‌ای معتقد هستند: اجداد برخی از افراد نسل کنونی بشر زوج‌هایی از انسان‌ها که در دنیای قدیم زندگی می‌کردند، بوده‌اند و نسل برخی دیگر از انسان‌ها به زوج‌هایی منتهی می‌شود که اهل سرزمین‌هایی که اخیراً کشف شده‌اند (مانند اراضی آمریکا و استرالیا) بوده‌اند.

علامه طباطبائی با معیار قرار دادن وحی قرآنی، هر دو نظر را باطل دانسته است؛ زیرا آیات قرآن تمام افراد نسل بشر کنونی را منتهی به آدم و همسرش شمرده است (همان، ج ۱۶، ص ۲۵۷).

ج. طبق نظریه تکامل، نسل بشر به یک زوج یا بیشتر از انسان‌ها منتهی می‌شود که از میمون، که نزدیک‌ترین انواع به انسان است، منفصل شده و در اثر تکامل و تحول از آنها پدید آمده‌اند.

علامه طباطبائی در این مورد نیز نظریه مزبور را به دلیل آیاتی که خلقت انسان نخستین را بدون پدر و مادر و مستقیماً از خاک می‌داند، نادرست می‌شمارد (همان، ۱۶، ص ۲۵۸).

#### نتیجه‌گیری

علامه طباطبائی با ارائه دو دسته شیوه‌های ناظر به علم و